

# کرايشات فرمى

(تدوالت)

نوينده: محسن مطلبى كركندى

موضوع سبک زندگی یکی از موضوعات مهم همیشگی تاریخ بشر بوده و هست . امروزه که عرصه و جولانگاه اصلی میدان بزرگ جهان به رسانه ها تعلق گرفته است، بررسی تاثیر و یا جایگاه رسانه ها در ساخت فرهنگ و سبک زندگی مردم از جایگاه ویژه ای برخوردار است.

چند وقتی است که بررسی سایت های مهم خارجی زبان از yahoo، msn و ... بخشی از وقت روزانه حقیر را پر کرده است .

تیتريهای اصلی شامل: " چرا خواهر کارداشتیان یا خواهر نانسی به فلان جلسه نرفت؟ " ، " رازهای حفظ زیبایی بدن فلان خواهر دیگر " ، " آیا خواهر تیلور فلان موزیک جدید را خواهند خواند " ، " چرا فلانی دوست دختر جدیدش را به فلان جلسه آورد " و ....

اینها شالوده تیتريهای برخی از سایت های خارجی زبان است که اتفاقا از بازدید بالایی برخوردارند و افق های فکری یک ملت و جامعه را نمایش می دهند. مرور این تیتريها برای برخی از ایرانی ها (اکثریت قریب به اتفاق) چیزی ناملموس است . این در حالی است که یک ملت با خواندن این عبارت و اخبار و ... عمر خود را میگذراند.

اما یک جای کار می لنگد. زود شما می پرسید کجای کار؟ این تیتريهایی که شما گفتید همه از سنخ اطلاع رسانی عمومی می باشند و ایرادی را نمی توان به آنها گرفت. اصلا تنها ایرادش این است که خواننده هایشان حجاب ندارند. اصلا اینکه رازهای حفظ زیبایی شکیرا یا نمیدانم آنجلاجولی بعد از چند زایمان را می گوئیم عین اسلام است . این کمکی است برای زنان ایرانی تا به وسیله ی آن زیبایی خود را حفظ کنند و اسلام هم کلی حدیث در تایید و ترویج اهمیت دادن زن به زیبایی خود در خانه دارد. تنها مشکلشان عدم رعایت حجاب و عفاف است که خب خیلی از این مسائل فرهنگی غربی را با یک رعایت کلی می توان در فرهنگ ایرانی و اسلامی پیاده کرد. با گفتن این حرف از سمت شما من به یاد عبارت اسلامی سازی می افتم .

بگذارید از جایی دیگر شروع کنیم .

یکی از سوال های جدی من همیشه در زمینه ارتباط علم با محیط کار و عمل بوده و هست. منظورم این نیست که علم نباید با مسائل جاری مملکت ارتباط داشته باشد، خیر حقیر خود از طرفداران ارتباط علم و مسائل جاری کشور می باشم. اما کمی جلوتر و در سطحی بالاتر می توان این سوال را مطرح کرد که آیا علم باید خود را با عمل تطبیق دهد و محدوده خود را از آن بگیرد و یا بالعکس. یک سوال بسیار کلی .

پس از گذراندن دوران تحصیل در دانشگاه ( در دوران تحصیل خیلی دیدگاه خوبی نسبت به محیط کار و تجاربش نداشتم ) و صرف چند سال از زندگی در مسائل علمی وارد محیط کار شدم . پس از مدتی به شدت

مجنوب محیط کار شدم. آنقدر این جذبه بالا بود که بعد از مدتی به شدت منکر اثر و ارتباط علم با محیط کار شدم. با خودم میگفتم ای کاش به جای صرف عمر خود در دانشگاه به کار در ادارات و شرکت ها پرداخته بودم.

اصولا در فضای علمی می گویند: شرقی ها علمشان را نسخه ای می پیچند ولی غربی ها از لحاظ فرهنگی علاقه ای خاص به تفسیر، تعبیر و رویکردی پیرامون مسئله دارند. علوم شرقی بسیار فن گرا و فرمولی اند در حالی که علوم غربی به شدت رمان وار و تفسیری می باشند.

نمی دانستم کدامشان درست اند. غربی یا شرقی. از طرفی با خودم میگفتم که علم ساحت برتر و بالاتری از عمل است و انسان باید خواست ها و تمایلاتش را طوری در علم جلوه دهد که با تنزل رتبه و سرریز شدن آن، فضای کار و عمل نیز دارای سطح قابل قبول شود. به عبارتی دیگر اگر علم ساده سازی شود و کوتاه انگاری در علم انجام شود، فضای کسب و کار که برای تقریب به آن فضا مهیا می شود و در عالی ترین شرایط تا ۶۰ درصد به آن تجسم نزدیک می شود، کلا به فنا می رود. باید گفت که علم پایبند عمل نمی ماند و نباید که بماند. از طرفی دیگر محدودیت های زمان و نیاز به پاسخگویی علم به مسائل فضای کار و حوزه های عملی را عاملی برای فرموله سازی علم می دانستم.

بگذارید برگردم به همان سبک زندگی.

حقیر معتقدم که سبک زندگی شامل چند بخش است که مهم ترین بخش آن، فضای تخیلات، گرایشات ذهنی، اوهام یک ملت، آرزوهای ملی، ... و یا هر نام دیگری که شما بگویید می باشند.

فضای گرایشات یک ملت (نه خود گرایشات یک ملت) پابند عرصه ی عمل آن ملت نیست و نمی ماند. چادری و غیر چادری، ریشو و غیر ریشو نمی شناسد. بگذارید بهتر بگویم به اعتقاد حقیر فضای گرایشات ملی همان چیزی است و یا به تعبیر بهتر آن روحی است که از آن با سیرت جمهوری اسلامی یاد می شود.

در حوزه ی اوهام یک ملت بحث بر سر حلال و یا حرام بودن یک موسیقی و یا حرمت معلوم شدن بازوی فلان خواننده خارجی نمی باشد. فضای گرایشات یک ملت، قالب های مختلفی می پذیرد. به عبارتی دیگر یک فضای گرایشی خود را در قالب فرهنگی دارالمومنین یزد همان قدر جای می دهد که در قالب فرهنگی مردم تهران. فضای گرایشات یک ملت مانند خمیری است که در قالب های مختلف، شکل های متنوعی را نمایش می دهد. این در حالی است که بهترین قالب های آن فضای گرایشی بسیار متمایل و شبیه به بدترین قالب های آن از لحاظ نقاط اثر و جنبه های مثبت و منفی می باشد.

این فضای گرایشی یک ملت اگر آسیب ببیند کار تا آنجا پیش می رود که دیگر خود خدا هم دل می برد. آنجاست که امکان هدایت سلب می شود و می شود آنچه شده است.

اساسا تعلقات ، گرایشات و اوهام یک ملت پابندی به مسائل مذهبی ظاهری ... نداشته و ندارد . چقدر آدم های نمازخوان که عاشق فلان خواننده ی خارجی می باشند.

یکی از بخش های مهم تعیین کننده ی این فضای فکری ، جو جامعه ، عملکرد بزرگان آن جامعه و فضای رسانه ای ناشی از جهت گیری مسئولان آن می باشد.

اینکه وزرا و سفرا و رئیس جمهور ۲۴ ساعته از موسیقی و اثرش می گویند (که اتفاقا اثر هم دارد)، در پی ایجاد آن جو و فضای فکری می باشند . این ها همه سوای اثردار بودن موسیقی است . فضای فکری را می سازند. کار تا آنجا پیش می رود که در حرم امام رضا علیه السلام نیز به مقایسه لذت معنوی حضور در حریم پاک و قدسی آن حضرت و لذت گوش دادن به فلان موسیقی می پردازند.

بحث بر سر حلال و حرام بودن موسیقی و یا برابری و نابرابری لذت آن دو نیست . بحث بر سر اوهام یک ملت است که میخواهند عنانش را از دست مردم جامعه خارج سازند.

نکته ی قابل توجه این است که خود غربی ها نیز بر خا و بعضا متعرض اشتباهات فرهنگی حوزه های فکری کلیشه ای و قهرمان پروری در حوزه فشن ( مد و تیپ ) شده اند ، البت بیشتر به صورت غیر مستقیم .

اگر مدینه ی فاضله ی ما غرب است که خب خود آنها متعرض افتضاحات فرهنگیشان می باشند ، پس چرا ما ... ، و اما اگر نیست پس باز چرا رفتار دولتمردان ما تبدیل به شوی یک یاهوی اصیل با ویرایش ایرانی شده است .

بگذارید مطلبی را بگویم . سالها پیش یک دانشجو از من سوالی کرد ؟ اگر واقعا ما جامعه ای اسلامی هستیم و دیندار محسوب می شویم ، پس چرا آمار طلاق در کشورمان آنقدر بالاست ؟

خب جوابهای متعددی به این مسئله و امثال این سوال ها می شود داد.

ازدواج و مفهوم ازدواج در کشور ما با مفهوم، محدوده و حدود و ثغور ازدواج در سایر کشورهای غربی و غیر غربی بسیار متفاوت است، فلذا طلاق به عنوان مفهومی در مقابل ازدواج نیز ماهیتی متفاوت دارد. پس نمی توان به مقایسه ی آماری دو ماهیت متفاوت با نام های یکسان پرداخت . نه اینکه نشود، بلکه بی اثر و نتیجه است.

در یکی از کتب آموزشی زبان فرانسه دانشگاه، در یکی از درس‌ها به معرفی یکی از زندگی‌های موفق در جامعه فرانسه پرداخته بود. قضیه شرح زندگی عاشقانه، متعهدانه و فوق تصور این زوج بود. زن کارمند یکی از شهرهای فرانسه بود و مرد نیز که برعکس زن سیاه پوست بود، در شهر دیگری کار می‌کرد. زن دی‌جی یک کاباره بود و مرد کارمند یک شرکت. روزهای سه‌شنبه روز ملاقات آن دو در یک رستوران واقع بین دو شهر بود. گویا عشق اولشان در آن رستوران شروع شده بود و به همان علت دیگر آنرا تغییر نداده بودند. البت این قضیه به عنوان یک مسئله‌ی بسیار برجسته در کتاب پررنگ شده بود. و اما پس از ساعاتی ملاقات، جدایی تا هفته‌ای دیگر. یکی از نکات مثبت این زندگی که در کتاب از قول طرفین ذکر شده بود تعهد هر دو آنها به حضور به موقع و عدم غیبت از ملاقات‌های هفتگی بود.

بحث بر سر بد یا خوب بودن چنین زندگی‌ای نیست. اصلاً چه بسا این مدل زندگی بهترین مدل باشد. اما نکته‌ی مهم آن است که مفهوم ازدواج در فرهنگ غربی با فرهنگ ایرانی متفاوت است. آنها ذیل تعریف و خواستشان از ازدواج و احکام و قوانین حاکم بر آن به قالب سازی و تعدیل و جراحی فرهنگی لازم به منظور تطبیق زندگی با آن اهداف پرداخته‌اند. اگر آن قالب‌ها رعایت شد به خود بیست می‌دهند و غیر آنرا نمره کم می‌کنند.

آنها گرایش‌های فکریشان پیرامون ازدواج را با یکدیگر تنظیم کرده‌اند. و اما ما ... (البته باید گفت که متاسفانه ازدواج در گرایش‌های فکری خارجیان از اقل جایگاه‌های ممکن در برابر سایر موضوعات برخوردار است و این خود عاملی شده است برای ...)

و اما تمام این حاشیه‌ها برای پاسخگویی به یک سوال بود. سوالی پیرامون چرایی بالابودن آمار طلاق ایرانی در بین ایرانی‌ها. الان بهتر می‌شود درک کرد که چرا از واژه طلاق ایرانی و یا طلاق خارجی باید استفاده کرد.

متاسفانه باید بگویم که جواب من به آن سوال برای امروز جواب دیگری است. امروزه در ایران ما با یک تشویش و آشوب در گرایش‌های اوهای ملی مواجهیم. این خود بزرگترین عامل طلاق است.

شاید تفصیل این قضیه به ما کمک کند. به طور مثال هر پدر و مادر ایرانی در جامعه‌ی ما با یک تشویش جدی در حوزه‌ی تفاوت تربیتی دختران و پسران خانواده مواجه است. هر کسی یک ایده‌ای دارد. عده‌ای از خانواده‌ها به پسران رعایت حال دختران را گوشزد می‌نمایند و دختران را پنج برابر پسران آزاد می‌گذرانند با این توجیه که دختران روحی لطیف دارند و الی آخر. بعضی‌ها معتقدند که دختر را در جامعه‌ی امروزی باید مانند یک پسر تربیت کرد و از ۵ سالگی اسمش را در کلاس‌های رزمی می‌نویسند. هر کسی یک ایده

ای دارد. هر کسی. البت بسیاری هم ایده ی خاص دقیقی ندارند. آنقدر آشوب اند(مشوش اند) که می گویند: فرصتش پیش بیاید خودش مشخص خواهد شد و در آن فضا تصمیم خواهیم گرفت.

ای کاش می شد برای هر زوج ایرانی یک دوره تور مسافرت های خارجی هدف دار ترتیب داده می شد تا عملاً به آنها نشان میدادیم که در اروپا نیز دختر را دخترانه بزرگ می کنند و به خیلی از مسائل حساس اند. آن وقت نمی دانم، شاید - کلا دارم حدس می زنم - که دل زوج های ایرانی در حوزه تربیت آرام می گرفت و اوهم تربیتشان به یکدیگر نزدیک می شد. یعنی باید دستشان را بگیری و ببری بالای سر ماجرا تا از این تشویش نجات یابند. گاهی وقتی اوضاع آشوب است تنها راه چاره همین است که بگویی یک لحظه توقف. یک لحظه ایست. نگاه کن آن طرف هم خبری نیست.

چند وقت پیش یکی از روان شناسان طی یک مقاله ضمن رد آمارهای دروغ در حوزه ی طلاق ( مثل اینکه می گویند ۷۰ درصد طلاق های کشور به خاطر مشکلات جنسی است و معلوم نیست کدام حلال زاده ای - متفاوت بخوانید- این را برای فروش محصولات کوفت و زهر ماری سر تا پا دروغ جنسیشان منتشر کرده است ) ، عدم امکان هم نشینی دو سالار در یک خانواده و مکان را به عنوان بزرگترین عامل طلاق در جامعه ایرانی معرفی کرد.

در فلان جامعه ولو دختر دانشگاه برود، دوچرخه سوار شود، کلاس رزمی برود و در کارواش و مکانیکی کار کند، لیکن دختر بزرگ می شود. یعنی بهتر بگوییم در عین آلودگی برخی از فاکتورهای حوزه ی عمل و فرهنگ، یک دختر با اوهم دخترانه که شاید بخشی از آن را ناز، عشوه گری، عدم سالاریت و هیبت خواهی و ... تشکیل داده باشد، بزرگ می شود. مشکل اصلی طلاق نماز و قرآن و کلاس و کار و دانشگاه و مشغله و ... نیست، توهم هیبت خواهی زنان یک جامعه است. این به چادری یا غیرچادری بودن، به مذهبی یا غیر مذهبی بودن فرد بستگی ندارد. اوهم یک ملت است. ( البت اضافه میکنم به فکر ریشه شناسی دقیق حوزه طلاق نمی باشیم وگرنه توضیح میدادم که زیاده خواهی مردان در گذشته خود عاملی برای متشنج شدن این مسئله بوده است. به عبارتی دیگر مرد سالاری در حوزه عدم صبر در مسائل زندگی، زیاده خواهی، بی قیدی و عدم توجه به خانواده و ... مردود است لیکن به معنای حضور یک سالار و سرور در راس خانواده امری ممدوح و دینی می باشد ) ( نکته ی دیگر. البت منظور از مذهبی یا غیرمذهبی بودن همین معیار متداول و عرف جامعه است. در غیر اینصورت هرکسی می داند که دین اسلام علی الخصوص رفتار ممتاز بانوی دو عالم، شرف خلقت حقه ی خالق یکتا، حضرت صدیقه ی کبری سلام الله علیها، موید اخلاق زنانه ضد سالارگرایی می باشد. حتی خلقت ژنی انسان و علم ژنتیک موید این امر می باشد و اساساً بهتر است بگوییم: خلقت ژن ها با همین فلسفه و به منظور تحقق چنین اوهم متفاوتی طراحی شده اند )

اینکه رسانه های دولت، ۲۴ ساعته از ظلم وارده بر زنان و دفاع از حقوق زنان صحبت به میان می آورند ( که چه بسا برخی نیز درست باشند ) ، به دنبال دفاع از حقوق حقه ی آنها نیستند، بلکه قصدشان تغییر اوهام ملت است .

یا این مسئله که باب شده و در کنار سایت های حامی دولت عکس خوشکل بازیگران را می زنند و هر لحظه سلفی های تفریحتشان را منتشر می کنند، قصد و غرض پاسداشت مقام هنرمند نیست، بلکه در راستای پروژه ایجاد همان یاهوی ایرانی است تا پر کنند ذهن من و شما را از همان اوهام .

مدام می نویسند که باید مملکت را پر کرد از کنسرت و یا فرهنگ شادی مردم ایران از فرهنگ غمشان ( مثلا همین عزاداری محرم ) بسیار عقب تر است و باید آنرا ارتقاء داد تا جوانان به سمت قلیان نروند علت این افاضات، حفظ سلامت فیزیکی جوانان نیست ، میخواهند فرهنگ و اوهام ملت را با شاقول خودشان تنظیم کنند. شاید و چه بسا در آینده محرم را به علت فضای نامناسب غم بارش ممنوع کردند. نه در قانون بلکه در اوهام یک ملت خطر این بسی مهلکتر از آن اولی است .

اینکه رئیس جمهور یک مملکت در حرم امن رضوی به مقایسه ی اثر موسیقی و اثر زیارت می پردازد و آنها را همتراز جلوه می دهد، در همین راستاست. باز تکرار می کنم نه در هر جایی بلکه در خود حرم آقا علی ابن موسی الرضا . اینها برای اهل تفکر یک نشانه است.

اهمیت حضور یک زن بازیگر با یک حجاب ناقص و اثرات مخربش که رسانه ها را پر می کنند از عکس هایشان ، در مقابل چنین اثرات اوهامی و تخیلی به صفر میل می کند.

به فلان فیلم سیاسی مخالف نظام اجازه ی اکران می دهند، به فلان موسیقی ضد شرع و نظام مجوز می دهند ، فقط و فقط با نام آزاد اندیشی و بعد هم فرش قرمزش را برگزار می کنند و تقدیر می کنند سازندگان و دست اندرکارانش را . می گویند باید هر شخصی را بدون در نظر گرفتن محتوی و جهت گیری کارش ستود . اما همین ها تا به مداحان اهل بیت می رسند، اگر مداحی در یک گوشه از کشور حرفی مخالف ذائقه آقایان بزند – که طبیعتا قشر مذهبی با دیدن چنین پروژه های فرهنگی مخربی علی القاعده نمی تواند آرام بنشیند – مدام در مقابلش می گویند که سیاسی نگویید . سرتان را بکنید داخل آخور. طرف را خاک مال می کنند و بعد می نویسند عدم حضور مداحان شایسته باعث حضور مداحان غیرحرفه ای و فاقد شرایط و صلاحیت های لازم شده است . پس ای دولت زمینه حضور مداحان عالی مقام را مهیا کن تا مگس ها و کاسبان را کنار بزنند . فارغ از آنند که دو مقوله مداحی و هیئت در کشور ما اساسا مردم بنیاد است و بدون دخالت دولت ها چرخش می چرخد و مدیریت می شود. چطور همه در ابراز مزخرفات سیاسی شان آزاد اند و اینها باید در بند کشیده شوند. اساس فهم شما چیست ؟

یادم نمی رود در قضیه مرتضی پاشایی ( خدایش بیامرزد ) یک کارشناس و اهل فن، چیزی بر خلاف خواست و گفته ی اینان به زبان آورد . شاید بهتر بود بگویم تنها کسی بود که جرات کرد. آنقدر در جوابش تند شدند که همین کارشناسانشان در سایتهایشان کم توهین و ناسزا نگفتند. از بی شعوران پرحرف بگیر تا آخر . یعنی آزادی سخن باشد لیکن در حیطه ی سخنان ما . ( اثبات مدعی : مراجعه شود به اعتراض محسن رضایی در پرخاش آقای روحانی به سایر کاندیدها در مناظرات پیش از انتخابات )

خیانت برجام، خیانت برچیدن چند سانتریفیوژ و بتن و چه و چه نبود. خیانت برچیدن شعار ما می توانیم بود. شعاری که طی سال ها و با خون دل به اوهام یک ملت وصله خورد. خیانت به کما و اغما بردن ۲ سال و اندی یک ملت بود . آنقدر که حواشی برجام خطرناک بود خود برجام خطرناک نیست . به فرض آنکه برجام قراردادی در جهت حفظ منافع ملی جمهوری اسلامی ایران بود . باز باید گفت که بخش مضر و خطرناک ماجرا برجام نبود، فرهنگ برجام بود. فرهنگ انتظار و دست و پا بسته نشستن. فرهنگ چشم به دست دیگری داشتن. شتاب رشد علمی کم شد. بورس و اقتصاد آنقدر در انتظار شرایط جدید درجا زدند که تا مرحله ی بحران پیش رفته اند. آن وقت نامه می نویسند که کاری کنید و گرنه وامصیبتا. طرف های مقابل در توصیف برجام برای ملت خود، آنرا قراردادی به علت پس رفت و عقب نشینی ایران و قدرت گرفتن خودشان توصیف کردند و گفتند اهرمی است برای کنترل. و اما ما چطور؟ فرهنگ در یوزگی و کاسه چه کنم چه کنم را برای یک ملت به ارمغان آوردیم . دولتمردان ما آیا نمی دانستند که بدون انتشار فرهنگ ذلت ، بیچارگی و سرسپردگی باز هم می توانند پای میز مذاکره بنشینند و کسی یقه شان را نمی گیرد که چرا این طور در مملکت سخن راندی ؟ طرف مقابل به امضاء یک قرارداد پرداخت این در حالی است که ما علاوه بر امضای یک قرارداد ، به تحمیل فرهنگ در یوزگی نیز پرداختیم. کفه و توازن ترازو را خودمان دست کاری کردیم. اینکه مقام معظم رهبری دائما به کاهش شتاب علمی کشور اعتراض می کنند به همین سبب است . اینکه فرمودند کلید در دستان ملت است و نه دولت آمریکا از همین منظر بود. ایشان در حال مبارزه با فرهنگ برجام و حداقل سازی اثرات سوء آن بودند تا خود برجام. ( منظور این نیست که ایشان با برجام موافقتند. خیر . منظور آن است که این نوشتار بدون در نظر گرفتن متن قرارداد برجام در حال نگارش می باشد )

اینکه اقدام جناب رجائی در نشان دادن بقایای محل زخم ها و شکنجه های بدنشان در سازمان ملل حرکتی غلط بود که البت بعدها هم مورد انتقاد امام رحمه الله علیه قرار گرفت ، شکی نیست. اما امام نیز هیچگاه فرهنگ ذلت و در یوزگی را تایید نکردند. اینکه ما به بهانه نام افراط و افراطی گرایی به تزریق فرهنگ ذلت در جامعه بپردازیم، عین خیانت فرهنگی است. شاید آنها بگویند سیاست فرهنگی . به بهانه چند کار اشتباه



و قرار دادن اسم بر روی آنها نمی توان اهداف انقلاب و امام و تمام آرمانها را تغییر داد. قطعا این یک دسیسه است.

مقام معظم رهبری طی دو سال اخیر از فرهنگ برخورد با قشر مذهبی و عناصر انقلابی تحت عنوان افراطی به شدت انتقاد کردند و حضور آنان را مایه ی برکت برای جمهوری اسلامی معرفی نمودند. دولت دارد تا آنجا پیش می رود که امثال من دست به دامان تیغ شویم و بتراشیم نشانه های افراطی گرای را . وگرنه انگ افراطی گری خواهیم خورد. خدا را شکر که الان همان ریش کثیف و زشت سال های گذشته ، مد شده است و زیبا . این تنها عاملی است که انسان به پشتوانه آن جرات ریشدار بودن را می کند.

حقیر با یک واسطه نقلی را از حضرت آقا شنیدم که بسیار برایم جذاب بود. ایشان فرموده بودند که زیر سوال بردن یکباره ی هولوکاست اشتباه بود . زیرا این قضیه برای سایر ملل و چه بسا حتی برای ملت خود ما نیز جا افتاده بود. برای آن فرد غربی و شرقی جزو مسلمات به حساب می آمد. بچه هایشان داخل کتابهایشان می خوانند. خود آلمان کوره و سوله برای آن ماجرا می سازد. مراسمات یادبود و چه و چه آن را برگزار می کنند. مثل این می ماند که ما یکباره بگوییم بین ایران و عراق اصلا جنگی نشده است. هولوکاست به همین مقدار و یا شاید هم به میزان بیشتری برای ملت ها جزو مسلمات است و قطعی انگاریده می شود. به عبارت بهتر ایشان فرموده بودند یکباره دروغ نامیدن یک همچنین قضیه ای خطای تاکتیکی است. اصل قضیه درست است لیکن باید طی مراحل مختلف، نمی دانم شاید ده سال و یا شاید صد سال پایه های این تفکر را سست کرد. یا محل اثر آن را سست کرد. هدف درست است لیکن ابزار درستی به کار گرفته نشد. نکته ی مهم آن بود که هدف درست بود لیکن از ابزار مناسبی به منظور تحقق آن استفاده نشد. پیاده سازی هدف اشکال داشت. امروز متاسفانه با نام مبارزه با افراطی گری زیرآب کل اهداف انقلاب را می زنند. توقع آن است که سیاست ها عوض شوند و نه خود اهداف.

حذف انگاره و تصور وجود دشمن، یکی دیگر از آن خیانت ها بود. جناب آقای ظریف در کتاب خاطراتشان که به طور رسمی هم انتشار یافته به این مطلب تاکید دارند: بنده چیزی به عنوان دشمن نمی شناسم . کشورها یا کشورهای همسایه اند و یا دور و الی آخر. این مطلبی است که به صورت مداوم و به طور پی در پی مورد اعتراض حضرت آقا قرار گرفت. حذف تصور دشمن از اوام یک ملت عین خیانت است. آمریکایی ها می گویند تا شعار مرگ بر آمریکا هست ، رابطه درست نخواهد شد. بگذارید من از طرف آمریکایی ها قضیه را جور دیگری بگویم : تا ضدیت با دشمن (آمریکا) در خیال ملت ایران موجود است ، امکان نفوذ کامل برایشان مهیا نمی شود. حضرت آقا بارها در سخنانشان به قصد و غرض دولت آمریکا از مذاکرات اخیر در زمینه نفوذ در بدنه جمهوری اسلامی سخن های فراوان گفته اند. همچنین ایشان بارها نسبت به اقدام دشمن به منظور تغییر سیرت نظام، تصورات ملت ایران و عقاید مسئولان و ... هشدار داده اند.

اینها همان هایی هستند که تا سالها پیش دم از ناتوانی نظامی و علمی ایران می زدند. کاری که امروز دوباره برای آن قد علم کرده اند. تا بحثی پا می گرفت در اثنای بحث می گفتند : زهی خیال باطل. ما باید بپذیریم که کشور جهان سومی هستیم و خیلی پامان را از گلیممان درازتر نکنیم. این به نفعمان است . آن وقت همین عده می گفتند بالاخره آمریکا حق دارد نگران باشد. می گفتیم چرا؟ می گفتند آخر اگر ایران و دانشمندانش اراده کنند در مدت بسیار کمی بمب اتم می سازند. می گفتیم خب موشک قاره پیمایش را چه کنند؟ می گفتند آنرا نیز می سازند. فوری هم می سازند. ظرف چند روز. من به شما می گویم چرا این عده این طور سخن می گویند. زیرا هنوز شعار ما می توانیم در زیر پوستشان قفلکشان می دهد. نمی توانند آن اعتقاد را مخفی سازند. اوهام آنها نیز تغییر یافته است. بدون خواست اعتراف می کنند. بعد امثال من می گویند که آیا شماها که نبودید که می گفتید که صداوسیما دست به یکی کرده است که بزرگ نمایی کند و اصلا علم بومی هسته ای کجا خالی بندی است؟ حالا چطور شد که یکهو ایران می تواند تمام اینها را در اقل زمان ممکن و به صورت بومی بسازد؟ این حاصل سالها خون دل دانشمندان جوان ایرانی است که در مقابل تزییق حس ناامیدی این روشنفکران ساده لوح دوام آوردند و مخلصانه کار کردند. امروز میخواهند این پشتکار و قدرت استقلال را از اوهام ملت ایران بگیرند.